

سگ سبز برادر شغاله

﴿ بابك خندانے ﴾

پاریس، اردیبهشت روز، تیر ماه ۱۳۷۸ یزدگردی

پسر فرش فروش و دختر بسازفروش در پاریس و لندن و لس آنجلس گردآمده‌اند تا از آب گل آلود ماهی بگیرند و سردسته خود که همانا میرحسین موسوی است را به قدرت رسانند. یکی به فکر قیمت زمین و ساختمان، دیگری در رویای نرخ دلار. این یکی به خود می گوید که اگر موسوی بیاید، به او چه دلالی‌هایی که نخواهد رسید. آن دیگری هم در خواب نمایشگاه نقاشی و جشنواره فیلم است تا بتواند بی‌مایگی خود را به زور به خورد مردم دهد.

هواداران موسوی، هیچکدام به دنبال رهایی ایران از چنگال حکومت اسلامی نیستند. می گوئیم «مرگ بر جمهوری اسلامی»، می گویند «حق نداری این را بگوئی!». می گوئیم «مرگ بر روحانیت»، می گویند «خفه شو!». پرچم شیروخورشید تکان می دهیم، به سویمان می تازند تا کتکمان بزنند. سیصد دیکتاتور سرکوبگر همصدا فریاد می زنند «مرگ بر دیکتاتور» و بی گمان در دل می گویند «زنده باد حاج آقا» و یک آرزو دارند آن هم پایداری حکومتی ارباب و رعیتی که در آن، گروهی کوچک و بی مایه، بر انبوهی شایسته ولی افسرده و شکست خورده حکومتی پر ستم داشته باشند.

این اربابان بی‌مایه اما پراڈعا، هر کدام گذرنامه‌ای کانادائی یا اروپائی در جیب دارند و به ایران همچون مستعمره‌ئی می نگرند که مردمانشان را باید چاپید و در فرنگ خرج خود کرد. استعمارگران غرب دست کم اندکی دلسوزی برای کشورهای که می گرفتند داشتند و کارهایی برای مردمانشان می کردند. این بازماندگان لشکر عرب که ایران را

صاحب شده‌اند، همه چیز را برای خود می خواهند و چشم ندارند ببینند به کسی جز خود سودی رسد.

کارخانه‌ئی ساخته‌اند تا در آن کار کنید؟ زمینی را آباد کرده‌اند تا در آن به کشت پردازید؟ سازمانی بنیاد نهاده‌اند که کارمند آن شوید؟ همه راهها را به شما بسته‌اند جز یکی، آنهم اعتیاد. خود همه چیز را در دست دارند و به شما تگه استخوانی پرت می کنند. خویش را ارباب می دانند و شما را رعیت. هرگاه که از خود دفاع می کنید، به شما برچسب «اوباش و ارازل» می زنند. شب نمی توانید آسوده سر بگذارید چراکه نگران فردائید که چه خواهد شد: شیر خواهید داشت تا به کودکان دهید، پول خواهید داشت تا دارو بخرید، زور خواهید داشت تا به گدائی این و آن روید؟

اما بدانید، ایرانیان نژاده که در هفت آسمان یک ستاره ندارید، شما نوادگان یزدگردید و آنها که همه چیز دارند بازماندگان لشکر عرب. آنان غاصبند و شما غصب شده. کشور ایران از آن شما است و هرآنچه که در آن یافت می شود دارائی شما. چرا آنچه که مال شما است را از غاصبان گدائی کنید؟ به برجهایشان

بریزید و آنان را بیرون کشید و خود در آن بنشینید؛ فرش و اثاثشان را بگیرید، ماشینشان را بگیرید. آن چیزی هم که نتوانستید بگیرید آتش زنید تا غاصبان خواب و آسایش نداشته باشند. تا کی بندگی؟ تا کی غلامی؟ تا کی نوکری مشتی بی‌مایه فخر فروش؟ ساختنی نیست که نتوان دوباره ساخت. کشتزاری نیست که نتوان دوباره سبز کرد. پارچه‌ئی نیست که نتوان دوباره بافت. آن تنها زندگی و جوانی شما است که بازنگرفتی است. باکی برای به آتش زدن بر خرمن چپاولگران نداشته باشید. بر خاکسترشان، زیباترین و آبادترین شهرها را برپا خواهید کرد. شما ایرانیان نژاده، سقف بشکافید و نقشی نو دراندازید.

دختری که روبروی تفنگ می ایستد، مشت بلند می کند و فریاد می زند، دلاور است؛ اما بسی دلاورتر از او زنی است که روسری از سر بردارد و همچون قره‌العین در پیش روی آخوند و پاسدار به ذبانه‌دانی اندازد. پسری که ساختمان بسیجی را به آتش می کشد شیردل است؛ اما بسی شیردلتر از او، مردی است که مسجد را آتش زند تا کاخ ستم ویران گردد.



برای پاره کردن زنجیر بردگی، نهاد بردگی را برچینیم. نمی توان اندیشه ستمگر را پذیرفت و گمان کرد می شود با او جنگید. با او همباور بود و بر او پیروز گشت. چون او رفتار کرد و سرافراز شد.

برای قربانی نشدن به دست سوجدویان، خط بطلان بر حکومت اسلامی باید کشید. آن که می گوید "الله اکبر" تنها به بردگی شما دوام می بخشد. خود را از این دام رها سازید و آزاد باشید. پادشاه خود باشید و فراموش نکنید که اسلام برای شما هرگز کاری نکرده است و تنها ایزاری است برای به بند کشیدن. شعار می خواهید، به سراغ فردوسی و شاهنامه روید، شهید می خواهید، بابک خرمدین و مازیار را به یاد آورید، نماد راستی می خواهید، زرتشت و کوروش را برگزینید.

دشمن دروغگو، هر روز خود را به رنگی در می آرد و نیرنگی نو می زند. تنها راه رسوا کردنش، صددرصد ایرانی بودن است. این بازماندگان لشکر عرب که بر همه چیز شما دست گذاشته اند، همچون خفاش از روشنی ایران گریزانند. این جنبش باید رنگی یکپارچه ایرانی بگیرد تا بر آن کوچکترین لگ دروغ آشکار باشد.

به آنهایی که سده ها است به شما چون کلفت و نوکر می نگرند، از شما و کودک شما می دزدند تا خود را فریبه تر سازند، همانهایی که حتی هوا را بر شما دریغ دارند، آری همانهایی که حکومت اسلامی را برایتان به ارمغان آوردند تا سوارتان باشند، به آنان پشت کنید و از خودی ندانید. مگر آنها شما را از خودی می دانند؟ کی به یاد دارید که همدرد شما بوده باشند؟ در کجا به دادتان رسیده بودند؟ امروز می خواهند که خود را برایشان به کشتن دهید. ایرانی از مردن نمی ترسد، اما این مردن هنگامی ارزش دارد که برای

پیروزی خودی باشد، نه برای سفت کردن باز هم بیشتر بند بردگی.

این بازماندگان لشکر عرب، این اربابان بی مایه اما پرادعا، همان دایه هایی که یکشنبه از مادر هم دلسوزتر شدند، کینه ئی بی اندازه به شما ایرانیان نژاده دارند. می دانند که اگر به خود آئید و زنجیر پاره کنید، آنهاوند که به گدائی خواهند رفت و شما آئید که سرور آنان خواهید بود. پس، به آنها گوش فرا دهید و بر آنان رحم نداشته باشید. چه آنان که نوار سبز بر خود دارند و چه گروهی که در چاه جهمکران نشسته اند، همگی زالویانی اند که با مکیدن خون شما زندگی می کنند. جز کینه برایشان احساسی نداشته باشید و جز مرگشان آرزوی.

برای نابودی بیداد برخاسته اید، پس بیدادگر را بزیند. اما بیدادگر را نخواهید توانست زدن اگر به جنگ پشتیبانان آنان نروید. اینها، در هر گوشه ئی در کمین نشسته اند تا با دروغهای چرب و نرمشان، شما را در دام اهریمن بکشانند. اشک تمساح آنها را باور نداشته باشید و جز به ندای درونتان، به کسی گوش مدهید. ■